



Examining the Perspectives of ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī and al-Zamakhsharī on Intercession in the Qur’an

Seyyed Morteza Honarmand^{a*}

^a Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Malayer University, Malayer, Iran;
navust@yahoo.com

Abstract

Intercession (shafā’ah) is a foundational concept in the Holy Qur’an and Islamic theology, and has long been a subject of debate and reflection among exegetes and theologians of both major Islamic traditions (Shi’a and Sunni). Despite a relative consensus regarding its lexical and technical definitions, significant disagreements exist between Shi’i and Sunni commentators concerning the scope of intercession, its conditions, and the characteristics of both the intercessors and those for whom intercession is sought. Employing a descriptive-analytical method and focusing on two major and influential Qur’anic commentaries – Al-Mizān fī Tafsīr al-Qur’ān by ‘Allāmah Sayyid Muḥammad Ḥusayn Ṭabāṭabā’ī (as a representative of Shi’i exegesis) and Al-Kashshāf ‘an Ḥaqā’iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl by al-Zamakhsharī (as a leading representative of Mu’tazilī exegesis) – this article conducts a comparative study of the two exegetes’ views on intercession. The main research question is: what understanding do these two commentaries present regarding the scope of intercession and the conditions for its realization, and what are the points of agreement and divergence between them? The findings indicate that on certain issues – such as bearing witness to the truth – their views are relatively similar.

Article history:

Received:

21/12/2025

Revised:

23/12/2025

Accepted:

03/02/2025

Published online:

07/03/2026

* corresponding author, ORCID: 0000-0002-5566-3966

However, on key matters such as divine permission and pleasure (idhn wa riḍwān), the covenant (‘ahd) from God, and especially the condition of irtidā’ (inner, belief-based acceptance) for the interceded, a fundamental disagreement emerges. Ṭabāṭabā’ī considers intercession to include believing sinners and interprets it on the basis of “belief-based acceptance” (irtidā’ i’ṭiqādī). In contrast, al-Zamakhsharī restricts intercession to virtuous believers who perform righteous deeds and limits its effect to an increase in spiritual rank and the multiplication of reward. Through a comparative analysis of the two perspectives, this study arrives at a more precise explanation of the concept and scope of intercession in the Qur’an.

Keywords

Intercession (shafā‘ah), ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī, al-Zamakhsharī, Tafsīr al-Mīzān, Tafsīr al-Kashshāf



دانشگاه علامه طباطبائی
مؤسسه آموزش عالی طبر



واکاوی دیدگاه علامه طباطبائی و زمخشری درباره شفاعت در قرآن

سیدمرتضی هنرمند^{*۱}

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه ملایر، ملایر، ایران؛ navust@yahoo.com

چکیده فارسی

شفاعت به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین در قرآن کریم و دانش کلام اسلامی، همواره کانون بحث و نظر میان مفسران و متکلمان فریقین بوده است. با وجود توافق نسبی پیرامون معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت، در خصوص قلمرو، شرایط تحقق و ویژگی‌های شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان، اختلافاتی جدی میان مفسران شیعه و اهل سنت دیده می‌شود. نوشتار حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر دو تفسیر مهم و تأثیرگذار، یعنی *المیزان فی تفسیر القرآن* اثر علامه سیدمحمدحسین طباطبائی (به مثابه نماد جریان تفسیری شیعه) و *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل* تألیف زمخشری (به مثابه نماینده برجسته تفسیر معتزلی)، به بررسی تطبیقی دیدگاه این دو مفسر در مسئله شفاعت می‌پردازد. پرسش اصلی پژوهش آن است که این دو اثر، چه برداشتی از قلمرو شفاعت و شرایط وقوع آن دارند و وجوه اشتراک و افتراق ایشان کدام است. یافته‌ها حاکی از آن است که در مواردی همچون شهادت به حق، دیدگاهی نزدیک به هم دارند، اما در موضوعات کلیدی همچون «اذن و رضایت الهی»، «عهد و پیمان از سوی خداوند» و به‌ویژه شرط «ارتضاء» در شفاعت‌شوندگان، اختلافی بنیادین میان این دو مفسر مشاهده می‌شود. علامه طباطبائی شفاعت را شامل حال گناهکاران مؤمن دانسته و آن را مبتنی بر «ارتضاء اعتقادی» تفسیر می‌کند؛ درحالی‌که

زمخشری شفاعت را ویژه مؤمنان نیکوکار و عامل به عمل صالح می‌داند و آن را صرفاً به افزایش درجه و مضاعف شدن ثواب محدود می‌سازد. این پژوهش از رهگذر تحلیل تطبیقی دو دیدگاه، به تبیین دقیق تری از مفهوم و قلمرو شفاعت در قرآن دست می‌یابد.

واژگان کلیدی

شفاعت، علامه طباطبایی، زمخشری، تفسیر المیزان، تفسیر کشاف.

مقدمه

شفاعت به‌عنوان اصلی قرآنی و کلامی، از سوی متکلمین و مفسران خاصه و عامه مورد توجه قرار گرفته است. شفاعت در کاربرد عرفی آن عبارتست از این‌که شخصی در نزد شخصی دیگر به منظور مسامحه در حق یا حکمی که برای شخص سومی ثابت شده میانجی‌گری می‌نماید و این معنا همان معنایی است که قرآن کریم آن را به کار گرفته و قبول کرده است. آیاتی که به موضوع شفاعت پرداخته است به‌لحاظ دلایل متفاوت و در نگاه بدوی متعارض به‌نظر می‌رسد و در یک تقسیم‌بندی به آیات صریح و غیرصریح تقسیم می‌شود. دسته‌ای دیگر از آیات به شرایط، قلمرو و محدوده شفاعت در دو بعد شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان می‌پردازد. این مقاله به بررسی قلمرو شفاعت در حیطه شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان از منظر مفسرین خاصه و عامه می‌پردازد؛ بررسی‌های دقیق در مورد محدوده و قلمرو برخی از شروط شفاعت‌کنندگان یعنی اذن و رضایت الهی و داشتن عهد و پیمان از جانب خداوند متعال و برخی از شروط شفاعت‌شوندگان یعنی ارتضاء اعتقادی و عملی و مؤمن و کافر بودن، نشان می‌دهد که اتفاق نظری در میان مفسران خاصه و عامه وجود ندارد؛ از این‌رو ضرورت دارد که برای روشن شدن محدوده و قلمرو شفاعت، به بررسی تطبیقی آیات شفاعت و ادله آن از دیدگاه مفسران خاصه با تأکید بر تفسیر و آراء علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و مفسران عامه با گرایش اعتزالی در تفسیر کشاف و گرایش اشاعری در تفاسیر المنار، روح المعانی و مفاتیح‌الغیب بپردازیم. در ارتباط با پیشینه مسئله با جست‌وجوی گسترده در پایگاه‌های داده‌پردازی تنها یک پایان‌نامه در مقطع ارشد با عنوان «قلمرو شفاعت در قرآن و حدیث و رد شبهات در رابطه با شفاعت» توسط فرزانه خانی منشادی به رشته تحریر درآمده که به شروط شفاعت از دیدگاه آیات و روایات، رد ادله معتزله و پاسخگویی به شبهات وهابیت پرداخته است.

تعریف شفاعت

در تعریف لغوی «شفع» آمده است: «ریشه این ماده به معنای ملحق شدن چیزی یا نیرویی به دیگری به منظور دستیابی به هدف و نتیجه‌ای که مطلوب و مقصود است» (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۸۲). علامه طباطبائی با زمینه‌چینی و بیان چندین مقدمه به تجزیه و تحلیل و در نهایت به تعریف شفاعت اصطلاحی و مورد نظر قرآن اشاره می‌کنند؛ ایشان می‌فرمایند شفع در مقابل وتر، به معنای توسل شخصی به شفیع برای رسیدن به هدفی است که خود به تنهایی نمی‌توان بدان دست یابد؛ دلیل این امر، زندگی اجتماعی و قوانین حاکم بر آن است که مبتنی بر کسب منافع و دفع ضررهاست و این امر خود مقدمه رسیدن به کمالاتی است که شخص به تنهایی توانایی رسیدن بدان را ندارد؛ از این رو به شفاعت متوسل می‌شود. این شفاعت منوط به وجود شروطی از جمله وجود لیاقت و استعداد لازم، سنخیت میان شافع و شفاعت‌شونده و وجود صفت یا صفات متناسب با کسب کمال در مولی یا شفیع (مانند قرب مقام) در نزد مولی است؛ پس شفاعت حکومت سبب مؤثر مانند رحمت و عفو الهی در کسب کمالاتی است که توسط شفیع به کار گرفته می‌شود و ناقض حکم اول نیز نبوده و به طریق اولی خود یکی از مصادیق سببیت (سبب نزدیک‌تر) است (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۹)؛ یعنی شفاعت تتمیم سبب ناقص در تأثیر است (همان، ج ۱۶، ص ۲۴۵). این شفاعت به دو گونه تکوینی (هر سببی در عالم که واسطه فیض الهی است) و تشریعی (اثبات و تملیک شفاعت برای شافعان با وجود شرایطی از سوی خدا) تقسیم می‌شود (همان، ج ۱، ص ۱۶۰ و هاشمی رفسنجانی و محققان، ۱۳۸۶، ج ۱۷، ص ۳۰۵).

اشاعره نیز شفاعت را به معنای ضمیمه و جفت شدن شفیع (که دارای منزلت والایی است) به شفاعت‌شونده (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۲۵۳؛ همان، ج ۳، ص ۹۴) برای رسیدن و دستیابی به خواسته‌ای (کسب منفعت و یا دفع ضرر) می‌دانند (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۴۹۵)؛ شفاعت درخواست فسخ اراده مولی از طرف شفیع است؛ اصل آن از متشابهات است و حقیقت آن به خداوند واگذار می‌شود (عبده و رشید رضا، ۱۳۷۳ ق، ص ۳۰۷-۳۰۸). ثمره آن نیز پذیرش توبه گناهکاران و ترفیع درجه نیکوکاران است (محمدبن الحسن بن فورک، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۷۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۳، ص ۴۹۵). زمخشری در تفسیر کشاف، شفاعت لغوی و اصطلاحی را تعریف نکرده است.

جمع دلالتی آیات شفاعت

آیات شفاعت به آیات صریح و غیرصریح تقسیم می‌شود؛ در آیات صریح به نفی مطلق شفاعت منطوقاً (بقره، ۲۵۴) و مفهوماً (بقره، ۱۲۳)، نفی مطلق شفاعت از غیر خداوند (زمر، ۴۳ و ۴۴)، نفی شفاعت از کفار و ظالمان (شعرا، ۱۰۰؛ مدثر، ۴۸؛ غافر، ۱۸) و شفاعت منوط به اذن الهی (طه، ۱۰۹؛ یونس، ۳؛ بقره، ۲۵۵؛ نجم، ۲۶) اشاره می‌کند. در جمع‌بندی این آیات باید بگوییم که اول، اصل شفاعت از آن خداست و اثبات شفاعت برای دیگران فقط به اذن اوست و شفاعت بالاستقلال برای هیچ کس وجود ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۵۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۱۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۷، ص ۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۰۱)؛ این امر همان معنای آیاتی است که خود خداوند را فقط شفاعت‌کننده می‌داند؛ زیرا بنابر اعتقاد قرآنی و استدلال عقلی بر توحید افعالی (لا مؤثر فی الوجود الا الله)، تمام اسباب، درعین حال که وظیفه خود را انجام می‌دهند و شفیع و واسطه‌گر می‌شوند، اما هیچ یک از آن‌ها در این انجام وظیفه (شفاعت و واسطه‌گری) استقلالی از خود نداشته و تأثیرگذاری آن‌ها مبتنی بر اذن الهی است؛ چرا که تنها شفیع و واسطه‌گر مستقل خداوند است؛ در این میان چگونگی شفاعت خود خداوند در خصوص رفع مجازات مجرمین بدین گونه است که خداوند متعال صفات مختلفی دارد و کارایی و تأثیرگذاری خداوند در عالم به مقتضای صفات اوست. خدای متعال به مقتضای یک‌دسته از اوصافش زمینه تحقق جرم و جنایت را برای مجرمان به وجود می‌آورد، اما به مقتضای یک‌دسته دیگر از اوصافش زمینه بخشش و تخفیف جرم را محقق می‌سازد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۱). دوم، تنها معارضین با دین (کفار و ظالمان) مورد شفاعت واقع نمی‌شوند (همان، ج ۱۲، ص ۵۸).

در آیات غیرصریح (که در آن لفظ شفاعت به کار نرفته، اما منطوق آن‌ها با شفاعت تطبیق می‌کند) به مقام محمود (اسراء، ۷۹) و مقام رضایت (ضحی، ۵) اشاره شده است؛ تمام مفسرین این دو مقام را بر شفاعت تطبیق داده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ همان، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ همان، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ همان، ج ۳۱، ص ۱۹۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۱۳۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۱، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۸۷). در این میان تنها تفسیر کشاف به عنوان تفسیر معتزلی مقام رضایت را به مقام شفاعت تطبیق نکرده و آن را به وعده‌هایی که شامل اعطای دنیوی به پیامبر مانند فتح مکه و غزوه بدر، گرویدن گروه گروه مردم به دین اسلام، پیروزی بر بنی قریظه، و بنی‌نضیر و

اعطای اخروی یعنی ثوابهایی که فقط خداوند آن را می‌داند، تفسیر نموده است (همان، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۷۶۶-۷۶۷).

قلمرو و محدوده شفاعت

۱. شفاعت‌کنندگان

از بررسی آیاتی که در مورد شفاعت‌کنندگان سخن می‌گوید برمی‌آید که باید دارای شروطی باشند تا بتوانند شفاعت نمایند و گرنه شفاعت شافعان هیچ اثری ندارد؛ این شروط عبارت‌اند از:

الف) اذن و رضایت الهی

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه، ۱۰۹)؛ این آیه شرط اثربخشی شفاعت شافعان را «اجازه خداوند و رضایت او از گفتار شافع در مورد شفاعت» می‌داند.

علامه طباطبایی در تفسیر این شرط می‌گوید: «مراد این است که به کسی اجازه نمی‌دهند که در مقام شفاعت کسی سخنی بگوید، همچنان که جمله بعدی هم که می‌فرماید: «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» اشاره به این معنا دارد و می‌فهماند که آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است؛ همچنان که می‌فرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ» و نیز می‌فرماید: «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۲۱۲). ایشان در تفسیر «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» می‌فرماید: «قول او آمیخته با چیزی که مایه سخط خدا است از قبیل خطا و خطیئه نباشد؛ چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود و چنین کلامی جز از کسی که خدا سریره‌اش را خالص از خطا در اعتقاد و خطیئه در عمل کرده باشد نمی‌تواند سرزند. تنها کسانی ممکن است چنین کلامی داشته باشند که خدا دل‌هاشان را در دنیا از رجس شرک و جهل پاک کرده باشد و یا کسانی که ملحق به ایشان شده باشند؛ چون روز قیامت همه بلاها و ابتلائات از ناحیه دل‌ها و باطن‌هاست» (همان، ج ۱۴، ص ۲۱۲). ایشان دو تفسیر دیگر از این شرط را بیان و نقد می‌کنند؛ ۱. «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» یعنی سخن پسندیده و مشروع؛ زیرا مردم در آن روز مجبورند حرف‌های زشت را ترک کنند؛ علامه در نقد آن بیان می‌دارد آن روز اصلاً روز عمل نیست تا به پاره‌ای اعمال اذن بدهند و به پاره‌ای دیگر ندهند و ظرف قیامت ظرف جزاء است. ۲. «وَرَضِيَ لَهُ

قَوْلًا» یعنی حرفی که نافع باشد از قبیل شفاعت و میانجی‌گری؛ در نقد آن ابراز می‌دارد اگر منظور از آن این معنا بود باید می‌فرمود: «لا تکلم نفس عن نفس - و یا - فی نفس الا باذنه» (همان، ج ۱۱، ص ۱۵).

برخی از اشاعره مانند تفسیر روح/المعانی آیه «مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» را شرط شفاعت‌کننده دانسته و در نتیجه معنای اذن و رضایت الهی این است که خداوند به‌خاطر خود شافع و جایگاه و شأن وی بدو اذن شفاعت داده و از کلام وی در مورد شفاعت، راضی شده است (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۵۷۳)، اما برخی دیگر مانند تفسیر مفاتیح/الغیب و همچنین تفسیر روح/المعانی در وجه تفسیری دیگر از آیه، آن را شرط شفاعت‌شوندگان می‌دانند؛ دلیل آنان این است که اگر آیه در مورد شفاعت‌کننده باشد توضیح واضح است؛ زیرا همیشه شأن و جایگاه وی بسیار بزرگ است و این درجه فقط مخصوص کسانی است که خداوند اذن شفاعت را به آنان بدهد و از آنان راضی باشد و این امر واضح گفتن ندارد؛ پس آنچه واضح نیست حمل آیه بر شروط شفاعت‌شوندگان است و این احتمال اولی است (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۲، ص ۱۰۲ و آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۵۷۳)، تفسیر کشاف (معتزله) در تفسیر این شرط می‌گوید: لام در «له» برای تعلیل است، پس معنای اذن و رضایت الهی این است که خداوند به‌خاطر خود شفاعت‌کننده (شافع)، به وی اذن داده و از گفتار او راضی شده است (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۸۹).

ب) شهادت به حق

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (زخرف، ۸۶)؛ این آیه شرط اثربخشی شفاعت شافعان را «شهادت به حق» می‌داند. مفسران خاصه و عامه در تفسیر این شرط، اتفاق نظر داشته و آن را «اعتراف به توحید» تفسیر کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۸، ص ۱۲۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۷، ص ۶۴۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۲۶۸).

ج) داشتن عهد و پیمان از جانب خداوند متعال

«وَلَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (مریم، ۸۷). علامه طباطبایی منظور از «داشتن عهد و پیمان در نزد خداوند» را ایمان به خداوند و تصدیق نبوت می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۱۱۱). برخی از اشاعره آن را به گفتن شهادتین (توحید و نبوت) (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۱، ص ۵۶۴-۵۶۶) و برخی دیگر از اشاعره به اهلیت

شفاعت کردن (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۸، ص ۴۵۲) و معتزله آن را به کمک گرفتن از ایمان و عمل (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۴۳) تفسیر کرده‌اند.

۲. شفاعت‌شوندگان

ارتضاء و رضایت الهی

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مفاد آن‌ها بیانگر شرطی است که شفاعت‌شوندگان باید برای استحقاق شفاعت آن را دارا باشند: «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (سبأ، ۲۳) «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (انبیاء، ۲۸). همان‌طور که از این آیه استفاده می‌شود شرطی که باید شفاعت‌شونده آن را دارا باشد ارتضاء و رضایت الهی است؛ با توجه به آیات بسیار قرآنی که ایمان و عمل صالح را در کنار یکدیگر آورده و آن را مایه رستگاری، مغفرت و رضایت الهی معرفی کرده است، رضایت الهی از شفاعت‌شوندگان در دو جهت متصور است: ۱. رضایت عملی: یعنی شفاعت‌شوندگان دارای اعمال صالح باشند. ۲. رضایت اعتقادی: یعنی شفاعت‌شوندگان به لحاظ اعتقادی دارای اعتقاد صحیح و حق باشند و به اصطلاح با ایمان باشند. آیه مذکور ارتضاء الهی را مطلق گذارده و قیدی نیاورده است. از این اطلاق این نتیجه به دست می‌آید که در شفاعت هم رضایت عملی و هم رضایت اعتقادی شرط است، اما اشکال این نتیجه آن است که از طرفی چنین افرادی طبق آیات و ادله فراوان نیازی به شفاعت نخواهند داشت و از طرف دیگر شرط کردن ایمان و عمل صالح برای شفاعت، دایره شفاعت را بسیار تنگ خواهد کرد و کسانی را که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند (فستاق) شامل نخواهد شد، درحالی که طبق نظر خاصه و اشاعره شفاعت شامل حال گنهکاران نیز می‌شود؛ در نتیجه شفاعت‌شوندگان باید از یکی از دو جهت، یعنی عمل صالح و یا اعتقاد صحیح (ایمان) مورد رضایت الهی باشند. از نظر علامه طباطبایی ارتضاء به معنای داشتن دین صحیح (اعتقاد و ایمان صحیح) است. دلیل ایشان این است که اگر منظور از ارتضاء الهی، رضایت عملی باشد و به معنای دیگر، شفاعت‌شونده باید اهل گناهان کبیره نباشد تا مورد شفاعت قرار گیرد با آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء، ۴۸) ناسازگار است؛ زیرا این آیه می‌گوید کمتر از شرک که شامل گناهان کبیره نیز می‌شود بخشیده می‌شود؛ یعنی کسی که به لحاظ عملی مورد رضایت الهی نباشد بخشیده می‌شود؛ در نتیجه منظور از ارتضاء الهی باید ارتضاء اعتقادی و

داشتن دین صحیح و ایمان باشد. از طرف دیگر اگر اشکال شود که آیه ۴۸ سوره نساء در مورد توبه است نه شفاعت، علامه جواب می‌گوید که این آیه هیچ ارتباطی به توبه ندارد و آیه کاملاً با شفاعت تطبیق می‌کند؛ زیرا از طرفی موضوع آیه، شرک و عدم ایمان بوده و با حفظ عدم ایمان، توبه معنا ندارد و از طرف دیگر توبه به گناه خاصی اختصاص ندارد، بلکه توبه از هر گناهی باعث آمرزش گناهان می‌شود، حتی اگر آن گناه شرک باشد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر، ۵۳)؛ در نتیجه آیه به صراحت می‌گوید هر کس کافر و مشرک (داشتن شرط اعتقادی و ایمان) از دنیا نرود زمینه شفاعت برایش وجود دارد، گرچه شرط رضایت عملی را نداشته و فاسق باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۳۷۱). البته نکته قابل توجه در آیه مذکور به قرینه آیات قبل آن و همچنین با توجه به آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيماً» (نساء، ۴۸) این است که ایمان شرط لازم است نه کافی؛ یعنی این گونه نیست که هر کس شرط ایمان را داشته و از ناحیه عمل مشکل داشته باشد مشمول شفاعت واقع شود؛ زیرا قید «من یشاء» قلمرو شفاعت‌شوندگان را مبهم گذاشته و روی این ابهام عنایت داشته تا منجر به تجرّی نشود و انسان را میان خوف و رجا نگه‌دارد و از سوی دیگر قرآن کریم درباره خصوص مجرمین و گناهان قابل شفاعت و نیز در رفع عقاب، سخنی به میان نیاورده، به جز این که فرموده به بعضی اجازه شفاعت داده شده و شفاعت برخی پذیرفته می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۶۶).

از آنجا که اشاعره شفاعت را شامل گنهکاران و فساق می‌دانند، مفسران اشعری مسلک نیز همچون خاصه، ارتضاء الهی را در آیه مذکور به ارتضاء اعتقادی و ایمان تفسیر کرده‌اند: ابن عباس و ضحاک در تفسیر «إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ» گفته‌اند: «کسی که لا إله إلا الله گفته باشد، بدان این آیه از قوی‌ترین آیاتی است که برای اثبات شفاعت گنهکاران وجود دارد و توضیح آن این است که کسی که لا إله إلا الله بگوید خدای متعال از او راضی می‌شود...» (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۲، ص ۱۳۵-۱۳۶). نتیجه این که شفاعت به سود کسی است که خدای متعال اجازه شفاعت در مورد او را داده باشد و مؤمن باشد و اگر مؤمن نباشد، شفاعت شفاعت‌کنندگان هیچ سودی به حال او ندارد زیرا خداوند فرموده شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به حال کفار سودی ندارد (آلوسی، ۱۴۰۱۵ ق، ج ۸، ص ۵۷۲-۵۷۳).

اما معتزله به دلیل این که معتقد است شفاعت فقط به ترفیع درجه مؤمنان اختصاص داشته و شامل اسقاط گناه کبیره گناهکاران نمی‌شود، ارتضاء الهی را به اهلیت و قابلیت شفاعت در ازدیاد ثواب و ترفیع درجه تفسیر کرده‌اند: «ملائکه از کسانی که مورد رضایت الهی باشند و اهلیت و قابلیت شفاعت در ازدیاد ثواب و ترفیع درجه را داشته باشند، شفاعت می‌کنند» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۱۱۲)، «مسلمانان بر این که پیامبر اکرم ﷺ در آخرت شفاعت می‌کند اتفاق نظر دارند... علما معتزله معتقدند که شفاعت فقط مختص مؤمنان و نیکوکاران می‌باشد» (الملاحی الخوارزمی، ۱۳۸۶، ص ۴۶۸)، «فرشتگان بندگانی ارجمند هستند که جز برای کسی که خدا رضایت دهد و اهل شفاعت در ازدیاد ثواب و افزایش مقام باشد، شفاعت نمی‌کنند» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، ص ۱۱۲)، «و اگر می‌خواهید واجباتی که بر گردن شماست برداشته شود، در این مورد چنین شفيعی نخواهید یافت؛ زیرا شفاعت افزایش فضیلت و مقام است» (همان، ج ۱، ص ۲۲۹)؛ در نتیجه شرط شفاعت‌شوندگان از دیدگاه معتزله هم شرط عملی (عمل صالح) است و هم شرط اعتقادی (ایمان). معتزله برای اثبات چنین اعتقادی به آیات زیر استناد می‌کنند:

۱. «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...» (بقره،

۴۸)؛ زمخشری ذیل این آیه می‌گوید:

«اگر کسی اشکال کند که آیا در این آیه دلیلی بر این که شفاعت گناهکاران قبول نمی‌شود وجود دارد؟ می‌گوییم آری؛ زیرا در آیه این که کسی به جای دیگری حقی را در انجام یا ترک آن کوتاهی ورزیده به جا آورد، نفی شده است، سپس در حق همان کس (انسان گناهکار) قبول شفاعت شفیع نفی شده است؛ پس از آن فهمیده می‌شود که شفاعت برای گناهکاران قبول نمی‌شود و فرقی نمی‌کند که ضمیر در «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» به نفس دوم (انسان گناهکار) برگردد و یا به نفس اول (شفاعت‌کننده)؛ در هر صورت شفاعت در حق گناهکار قبول نمی‌شود» (زمخشری، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷).

آلوسی با مشرب اشعری خود، ذیل آیه مزبور، ضمن بیان اعتقاد معتزله در مورد شفاعت، آن را به نقد کشیده است:

این آیه در مورد کفار نازل شده از این رو معتزله با استناد به عموم آیه بر نفی شفاعت گناهکاران استدلال کرده‌اند، درحالی که چنین عمومی از دو جهت تخصیص خورده است: ۱. به حسب زمان و مکان: مواقف قیامت و مقدار زمانی آن مختلف است. گویا عدم شمول شفاعت در شروع قیامت است، اما پس از گذشت زمان، اجازه شفاعت داده می‌شود. چنین

مطلبی شبیه به این دو آیه است که می‌فرماید: «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ؛ آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند» (مؤمنون، ص ۱۰۱) و قوله تعالی: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ؛ و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند [و] از یکدیگر می‌پرسند» (صافات، ۲۷). ۲. به حسب اشخاص: معتزله باید در مورد غیر گنهکاران (مؤمنین) برای افزایش درجات نیز قائل به تخصیص شوند؛ در نتیجه عمومیت عام در نزد معتزله باقی نخواهد ماند و اگر در این صورت عمومیت عام باقی باشد، این عمومیت، اقتضای نفی زیاد شدن منافع را به همراه دارد، درحالی که معتزله به آن قائل نیستند، بلکه به زیاد شدن منافع قائل‌اند. ما اشاعره عمومیت آیه را با احادیث صحیح و متواتر تخصیص می‌زنیم؛ همچنین عمومیت نفی در آیه مذکور را با توجه به آیه «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ» (سبأ، ۲۳) به قبل از اذن تخصیص می‌زنیم و پس از اذن الهی، شفاعت شامل حال گنهکاران نیز می‌شود. اعتقاد معتزله مبنی بر اختصاص شفاعت به مؤمنین نه تنها دلیلی ندارد، بلکه منجر به نفی اصل شفاعت می‌شود؛ زیرا وقتی ما بر پیامبر درود می‌فرستیم باید شفعا پیامبر محسوب شویم درحالی که ما و معتزله بر این که پیامبر شفیع است اجماع داریم. همچنین آیه «اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (محمد، ۱۹) نیز بر مدعای ما یعنی شمول شفاعت برای گنهکاران نیز دلالت می‌کند (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۲۵۴).

۲. «... مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» (غافر، ۱۸)؛ زمخشری ذیل این آیه می‌گوید:

«اگر معنای «وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» را بررسی می‌گوییم احتمال دارد که هم شفاعت و طاعت را با هم نفی کند و یا فقط طاعت را نفی کند نه شفاعت را. حال کدامین احتمال درست است؟ می‌گوییم نفی هر دو؛ زیرا شفعا همان اولیاءالله هستند و اولیا الهی فقط کسی را که خدا دوست داشته و از او راضی باشد دوست داشته و راضی می‌شوند و خداوند ظالمان را دوست ندارد؛ پس اولیا نیز آن‌ها را دوست ندارند؛ از این رو آن‌ها را یاری نکرده و شفاعت نمی‌کنند. خداوند می‌فرماید: «ظالمان یاری ندارند» و باز می‌فرماید: «آنان جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند» و شفاعت فقط در مورد افزایش تفضل است و اهل تفضل، اهل ثواب‌اند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام [او کمال] خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزون تر می‌بخشد» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۵۷-۱۵۸).

۳. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (آل عمران، ۱۹۲)؛ معتزله و زمخشری ذیل این آیه می‌گویند: «شفیع، ناصر و یاری‌گر انسان است و طبق این آیه هرکس که وارد جهنم شود، هیچ یاری‌گری نخواهد داشت که از او شفاعت کند» (الملاحی الخوارزمی، ۱۳۸۶، ص ۴۶۹).

آلوسی در نقد این دلیل می‌گوید: «معتزله به نفی یاری‌گر برای نفی شفاعت از سایر کسانی که تحت عنوان ظالم داخل می‌شوند تمسک جسته‌اند، درحالی‌که به این استدلال جواب داده شده، که ظالم به صورت مطلق و هیچ‌گونه قید همان کافر است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «کافران همان ظالمان هستند (بقره، ۲۵۴)» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۷۳).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی قلمرو شفاعت در قرآن، از منظر دو تفسیر مهم و تأثیرگذار *المیزان* (به عنوان نماینده تفسیر شیعی) و *الکشاف* (به عنوان نماینده تفسیر معتزلی)، انجام گرفته است. یافته‌های این مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که با وجود اشتراک نظر در تعریف لغوی و اصطلاحی شفاعت، در تبیین قلمرو و محدوده آن - به ویژه از حیث شرایط شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان - اختلافات بنیادینی میان این دو تفسیر وجود دارد.

در حوزه شفاعت‌کنندگان، هر دو تفسیر بر لزوم اذن و رضایت الهی تأکید دارند، اما در تفسیر این شرایط با یکدیگر تفاوت دارند. علامه طباطبایی در *المیزان* «رضایت الهی از گفتار شافع» را به معنای پاکی باطن شافع از خطا در اعتقاد و عمل تفسیر کرده و معتقد است چنین گفتاری تنها از کسانی صادر می‌شود که خداوند دل‌هایشان را در دنیا از آلودگی شرک و نادانی پاک گردانده است. در مقابل، زمخشری در *کشاف*، این شرط را به جایگاه و شأن والای شفاعت‌کننده مرتبط دانسته و لام در «له» را برای تعلیل می‌داند؛ به این معنا که خداوند به خاطر خود شفاعت‌کننده به او اذن داده و از گفتارش راضی شده است.

در شرط «داشتن عهد و پیمان از جانب خداوند»، علامه طباطبایی آن را ایمان به خداوند و تصدیق نبوت تفسیر می‌کند، درحالی‌که زمخشری آن را به معنای یاری گرفتن از ایمان و عمل معنا می‌کند، که با مبانی کلامی معتزله در تأکید بر عمل به عنوان جزئی از ایمان هماهنگی دارد.

مهم‌ترین نقطه افتراق این دو تفسیر در تبیین شرط مربوط به شفاعت‌شوندگان، یعنی «ارتضاء الهی» آشکار می‌شود. علامه طباطبایی با استناد به آیه ۴۸ سوره نساء و تحلیل دقیق آن، ارتضاء را به‌معنای داشتن دین صحیح و اعتقاد درست (ارتضاء اعتقادی) تفسیر کرده و معتقد است شفاعت شامل گنهکارانی می‌شود که مؤمن از دنیا رفته‌اند، هرچند مرتکب گناهان کبیره شده‌اند. ایشان با نفی ارتباط آیه یاد شده با توبه، آن را دلیلی بر شمول شفاعت نسبت به فساق و گنهکاران مؤمن می‌داند. در مقابل، زمخشری در کشف، ارتضاء را به اهلیت و قابلیت شفاعت برای ازدیاد ثواب و ترفیع درجه تفسیر کرده و معتقد است شفاعت تنها به مؤمنان نیکوکاری اختصاص دارد که شایستگی افزایش پاداش و مقام را دارند. وی با استناد به آیات قرآن (بقره، ۴۸؛ غافر، ۱۸؛ آل‌عمران، ۱۹۲) شمول شفاعت را نسبت به گنهکاران کبیره نفی می‌کند.

بدین‌سان می‌توان گفت که دیدگاه علامه طباطبایی در *المیزان*، با تأکید بر رحمت واسعه الهی و تفکیک میان شرک و سایر گناهان، دایره شفاعت را گسترده‌تر ترسیم کرده و آن را شامل حال گنهکاران مؤمن می‌داند. این دیدگاه با مبانی کلامی شیعه در مورد شفاعت هماهنگی کامل دارد. در مقابل، دیدگاه زمخشری در کشف، متأثر از اصول کلامی معتزله درباره منزلت بین‌المنزلتین و تأکید بر عدالت الهی و مسئولیت فردی، شفاعت را به مؤمنان نیکوکار محدود ساخته و آن را صرفاً در جهت افزایش درجه و پاداش تفسیر می‌کند، نه بخشودگی گناهان کبیره. این اختلاف مبانی، ریشه در تفاوت‌های کلامی دو مکتب فکری شیعه و معتزله در موضوعاتی چون عدل الهی، ایمان و عمل و دایره رحمت و مغفرت الهی دارد.

منابع و ماخذ

قرآن کریم.

آلوسی، سید محمود (۱۴۱۴ ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
الملاحی الخوارزمی، رکن الدین (۱۳۸۶). *کتاب الفائق فی اصول الدین*، تحقیق ویلفرد مادلونگ و
مارتین مکدرمت، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

زمخشری، محمود (۱۴۰۷ ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انشارات جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم.

عبده، محمد؛ محمد، رشید رضا (۱۳۷۳). *تفسیر القرآن الحکیم (المنار)*، مصر: دارالمنار.
فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
محمد بن الحسن بن فورک (۱۴۲۵ ق). *مقالات الشیخ ابی الحسن الاشعری*، تحقیق احمد عبدالرحیم
السیاح، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.

مصطفوی، حسن (۱۳۸۵). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۶، تهران: مرکز نشر آثار علامه
مصطفوی.